

تحلیل مفهوم شرط

در عرف خاص فقیهان امامیه*

- احمد باقری^۱
- حسین داورزنی^۲
- سید محمود هل اتایی^۳

چکیده

در روایات هرگز به ماهیت مفهومی واژه شرط پرداخته نشده است. مفهوم شرط از دید عرفی و بر اساس شواهد لغوی موجود، عبارت از دو چیز است: اول: جعل و قراری که در ضمن معامله می‌باشد؛ دوم: چیزی که چیز دیگری بر آن معلق می‌شود و از آنجایی که در بین مفهوم اول و دوم، قدر جامعی وجود ندارد و در بین فقیهان امامیه نیز اصطلاح خاص و متمایزی از عرف گزارش نشده است، باید دید کدام مفهوم عرفی در حوزه مباحث فقهی و به ویژه معاملات مورد توجه قرار دارد؟ به طور کلی در این زمینه سه رویکرد وجود دارد

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۹/۱۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۴/۱۲.

۱. استاد دانشگاه تهران (bagheri@ut.ac.ir).

۲. دانشیار دانشگاه تهران (hosein.d.davarzani@gmail.com).

۳. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) (smhalatace21@gmail.com).

که بر اساس هر یک، مفهوم محوری مباحث شرط عبارت است از: اول: مفهوم الزام و التزام؛ دوم: مفهوم تعلیق؛ سوم: مفهوم ربط. بر اساس یافته‌های این پژوهش که از بررسی و مطالعه ده‌ها اثر فقهی به دست آمده، مفهومی که از گذشته با استناد به قرائن قطعی، اساس مباحث فقهی قرار داشته، عبارت است از: «الزام و التزام در بیع و مثل آن» و بر پایه این ارتکاز، عنوان شرط هرگز بر شرط خارج عقد صدق نمی‌کند.

واژگان کلیدی: شرط، مفهوم شرط، عرف، عرف خاص فقیهان.

۱. طرح مسئله

موضوع شرط یکی از مهم‌ترین مباحث فقهی است که آثار آن در حوزه مسائل اجتماعی بسیار چشمگیر است و با توجه به اینکه شارع مقدس در مورد واژه شرط، مفهومی تازه و نو ارائه نکرده و در روایات بدون اینکه ماهیت شرط بیان شود، به احکام آن پرداخته شده است، شناخت مفهوم لغوی و عرفی آن از اهمیت به‌سزایی برخوردار است؛ زیرا در این موارد شناخت موضوع به فهم عرفی موکول می‌شود.

۱-۱. مفهوم شرط در لغت

واژه شرط از جهت مفهوم لغوی، دارای معانی مختلفی است:

۱. مفهوم معروفی که در بیع ثابت است (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۶/۲۳۴).

۲. علامت (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۳/۲۶۰-۲۶۱).

۳. الزام نمودن و ملتزم شدن به چیزی در بیع و مثل آن (ابن سیده المرسی، ۱۴۲۱:

۱۳/۸: ابن منظور، ۱۴۱۴: ۷/۳۲۹).

۴. ایجاد زخم توسط حجّام؛ گاهی شرط مصدر و به مفهوم زخمی است که حجّام

روی بدن ایجاد می‌کند (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۳/۲۶۰).

۵. قسمت وضع سرمایه؛ گاهی شرط اسم جامد و به مفهوم بخش دون و وضع

مال است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۷/۳۳۱).

۶. رذل و شریف (همان).

۷. ابتدای شیء (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۶/۲۳۵).

۱-۱-۱. مفهوم بنیادی لفظ شرط

به رغم تعدد و کثرتی که در مفهوم لغوی شرط وجود دارد، گاهی تلاش می‌شود یک مفهوم به عنوان اصل و اساس برای سایر موارد استعمال بیان شود.

ابن فارس ادیب به نام قرن چهارم هجری، معتقد است که سه حرف «ش، ر، ط» ماده و اصلی است که دلالت بر نشانه و چیزی نزدیک به این مفهوم دارد. او تلاش نموده سایر موارد استعمال این واژه را به این مفهوم بازگرداند (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲۶۱-۲۶۰/۳).

شاید مفهوم اصلی شرط عبارت از چیزی باشد که وجود شیء توقف بر آن دارد و البته این اطلاق نیز از این بابت است که تحقق شرط، علامت تحقق آن چیز است (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲۳۶/۱۸).

برخی نیز معتقدند مفهوم اصیل و واحدی که برای شرط ثابت است، الزام و التزام به چیزی برای چیز دیگر است، به طوری که وجود شیء دیگر بر آن چیز توقف دارد و این توقف یا جلوه ذاتی و واقعی دارد و یا اینکه از بابت تعهد و التزام ناشی می‌شود (مصطفوی، ۱۳۸۵: ۳۹/۶).

به نظر می‌رسد مفهوم اصلی واژه شرط عبارت از یکی از دو معنای ذیل است:

اول: نشانه، علامت (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲۶۱-۲۶۰/۳؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۵۰).

دوم: الزام و التزام به چیزی (ابن سیده المرسی، ۱۴۲۱: ۱۳/۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۲۹/۷) برای چیز دیگر به طوری که وجود شیء دیگر بر آن چیز توقف داشته باشد (مصطفوی، ۱۳۸۵: ۳۹/۶).

طبق هر دو مفهوم، عنصر لازم برای صدق عنوان شرط، مفهوم ربطی است که شرط با غیر خود دارد.

۲-۱. مفهوم شرط در عرف

در گذشته و تا زمان شهید اول، هرگز مفهوم شرط از حیث عرفی مورد مطالعه قرار نگرفت. ولی به تدریج و با ورود شهید اول به این بحث، مباحثی پیرامون مفهوم واژه شرط طرح و بحث گردید.

در این دوران هر یک از فقیهان تلاش نمودند تا مفهوم عرفی شرط را به طور مشخص بیان نمایند. مفاهیمی که از سوی فقیهان و از دوران حیات علمی شهید اول و پس از آن برای لفظ شرط بیان شده و همواره تصور می‌شده که لفظ شرط برای افاده آن وضع گردیده، به قرار زیر است:

۱-۲-۱. مفهوم اول: چیزی که مؤثر در اثرگذاری خود توقف بر آن دارد
از نظر شهید اول، مفهوم عرفی شرط عبارت است از چیزی که مؤثر در اثرگذاری خود توقف بر آن دارد و خاصیت آن این است که اگر شرط معدوم باشد، تأثیر مؤثر منتفی می‌شود، ولی هرگز از وجود شرط، وجود مؤثر لازم نمی‌آید (عاملی، بی‌تا: ۶۴/۱).

۲-۲-۱. مفهوم دوم: چیزی که وجود مشروط توقف بر آن دارد
مطابق این مفهوم، با انتفای شرط مشروط منتفی می‌شود و فرقی نمی‌کند که همانند سبب و مقتضی، از وجود آن وجود مشروط هم لازم آید یا نیاید (میرزای قمی، ۱۴۲۷: ۹۱۰/۲ و ۹۴۴).

۳-۲-۱. مفهوم سوم: چیزی که مورد الزام و التزام قرار می‌گیرد
از نظر میرزای قمی لفظ شرط دارای مفهوم عامی است که هر چیزی را که انسان بدان ملتزم می‌شود، مانند وعده، عهد، نذر و... در بر می‌گیرد و یکی از مصادیق آن الزام و التزامی است که در ضمن عقد واقع می‌شود؛ خواه لزوم و استمرار عقد نیز معلق بر آن باشد یا نباشد (همان: ۹۴۴-۹۴۵/۲).

۴-۲-۱. مفهوم چهارم: جعل، تقریر، اثبات
از نظر محقق یزدی (م. ۱۳۳۷ ق. ۰) مفهوم شرط عبارت است از جعل خاص؛ یعنی جعلی که الزام و التزام را در پی دارد و موجب تنگنا بر مشروط‌علیه می‌شود. حاصل اینکه جعل به دو صورت می‌باشد: گاهی از باب الزام و التزام، و گاهی از باب تقیید است، و شرط مطابق نحوه اول جعل با حروف «لام» و «علی» متعدی می‌گردد و مطابق نحوه دوم با حرف «فی» متعدی می‌شود؛ یعنی گفته می‌شود: «یشترط کذا فی کذا» یا «الشیء الفلانی شرط فی کذا» (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱: ۱۰۶/۲).

۵-۲-۱. مفهوم پنجم: تقید

برخی معتقدند که مفهوم عرفی شرط عبارت است از تقید داشتن یک چیز به چیز دیگر، به طوری که این تقید یا صورت واقعی دارد و یا به نحو اعتباری است. تقید واقعی مانند تقیدی است که معلول به علت خود دارد؛ زیرا وجود مشروط منوط به وجود تک تک اجزای علت خود است و نیز منوط به وجود مجموع اجزای علت است. بنابراین وجود علت، شرط وجود معلول است. تقید اعتباری نیز در مثل شرط ضمن عقد تجلی می‌یابد؛ چه آنکه عاقد بیع خود را به امر کذا مربوط می‌سازد که نام آن را شرط می‌گذارند (ایروانی نجفی، ۱۴۰۶: ۶۱/۲).

۶-۲-۱. مفهوم ششم: لزوم

برخی معتقدند که مفهوم شرط عبارت از لزوم است. از نظر این گروه، لزوم به سه صورت تصویر می‌شود:

صورت اول: لزومی که به استناد شرع و در ضمن معاملات جعل می‌شود؛ به صورتی که عمل یا نتیجه آن به معامله ربط پیدا کرده و برای آن لازم فرض می‌شوند.

صورت دوم: لزومی که به استناد شرع و در ضمن غیر معاملات جعل می‌شود؛ مثل لزومی که میان نماز و طهارت جعل شده و در اثر آن، نماز به طهارت تقید پیدا کرده است؛ به طوری که وجود نماز از طهارت غیر منفک است.

صورت سوم: لزومی که بدون استناد به جعل تشریحی و بلکه بدون هیچ جعلی ثابت است؛ مثل وضع و محاذات که برای تحقق احراق آتش لازم می‌باشند و در این فرض آن چیزی که جعل می‌شود، فقط ملزوم یا لازم است که جعل آن به صورت تکوینی است (غروی اصفهانی، ۱۴۱۸: ۱۰۳/۵).

۷-۲-۱. دیدگاه منتخب در مفهوم عرفی شرط

مفهوم عرفی شرط بر اساس شواهد لغوی و ادله دیگری که در مجال مناسب خود می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد، عبارت از دو چیز است:

اول: جعل و قراری که در ضمن معامله می‌باشد؛ خواه این قرار از جنس الزام باشد و خواه اینکه خود از جنس الزام نباشد، ولی الزام را به همراه داشته باشد و یا اینکه الزام

از احکام آن باشد.

دوم: چیزی که چیز دیگری بر آن معلق می‌شود و این تعلیق ممکن است تشریحی و جعلی باشد و نیز ممکن است جنبه تکوینی و خارجی داشته باشد. مطابق این مفهوم، به شروطی که از جنس تعلیق می‌باشند و نیز به چیزی که شیء دیگری در وجود خود بر آن توقف دارد و از عدم آن، عدم شیء دیگر لازم می‌آید، لفظ شرط اطلاق می‌شود. روشن است که در بین مفهوم اول و دوم قدر جامعی وجود ندارد؛ زیرا در الزام و التزامی که در ضمن معامله است، وجود معامله معلق بر الزام و التزام نیست و در نتیجه در یک خطاب نمی‌توان لفظ شرط را بر هر دو مفهوم حمل نمود؛ زیرا چنان که مشهور گفته‌اند، استعمال لفظ واحد در بیش از یک معنا امکان ندارد و ناگزیر باید یک معنا اراده شود.

اکنون این پرسش مطرح است که با توجه به اینکه لفظ شرط نزد فقیهان اصطلاح خاصی ندارد، باید دید مباحث شرط بر اساس کدام مفهوم عرفی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است؟

در اینکه کدام مفهوم مورد نظر فقیهان است، تردید و مجال برای بحث وجود دارد و در این زمینه به طور کلی چندین رویکرد اتخاذ شده است:

۲. رویکرد اول: مفهوم الزام و التزام مدار مباحث فقهی است

مقصود از شرط، شرطی است که در عقود مرسوم است و زاید بر ثمن و مثن بوده و به طور التزامی ایراد می‌شود، نه تعلیقی (نجفی، ۱۴۰۴: ۱۹۸/۲۳؛ غروی اصفهانی، ۱۴۱۸: ۱۷۵/۴؛ محقق عراقی، ۱۴۲۱: ۵۴۹).
ادله‌ای که گفته می‌شود بر اساس آن این مفهوم اراده شده است، عبارت‌اند از:

۱-۲. دلیل اول: استناد فقیهان به حدیث شریف «المؤمنون عند شروطهم» فقیهان امامیه در تمام موارد مسئله اشترط، به مثل روایت «المؤمنون عند شروطهم» استناد نموده‌اند و مقصود از شرط در «شروطهم» الزام و التزام است (نراقی، ۱۴۱۷: ۱۳۳) و اگر در کنار اراده این معنا، مفهوم عرفی دیگر هم اراده شود، لازم می‌آید که لفظ

واحد در زمان واحد، در بیش از یک مفهوم استعمال شود که طبیعتاً نمی‌توان بدین امر ملتزم شد (میرزای قمی، ۱۴۲۷: ۲/۹۱۰).

گذشته از این، امکان اینکه لفظ شرط بر مفهوم عرفی دیگر یعنی تعلیق حمل شود، وجود ندارد؛ زیرا در روایات در فرض انتفای شرط، حکم به بقای عقد شده است و همچنین اراده این مفهوم نیازمند تقدیر مشروط است که خلاف اصل می‌باشد (نراقی، ۱۴۱۷: ۱۳۴ و ۱۴۱).

۱-۲. نقد و بررسی

الف) فقیهان امامیه در تمام مسائل مربوط به اشتراط به مثل حدیث نبوی استناد نکرده و فقط در بحث نفوذ و عدم نفوذ شرط (طوسی، ۱۴۰۷: ۳/۲۹ و ۳۱) و احیاناً در بحث لزوم وفای به شرط به آن استناد کرده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۴: ۱۰/۲۵۰؛ عاملی کرکی، ۱۴۰۹: ۱/۱۸۶؛ محدث بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۹/۶۹).

در سایر مباحث به ادله دیگری مانند تحلیل رابطه شرط و عقد، نسبت آن با سایر اجزای عقد، و روایات مختلفی که سیاق متفاوتی از حدیث نبوی دارند، استناد کرده‌اند. ب) ایشان در بررسی‌های فقهی هرگز مفهوم و ماهیت لفظ شرط را مورد استناد قرار نداده‌اند، بلکه همواره بر سیاق و ظهور کلی روایت و مفاد فقراتی از آن مانند «... إلا من عصی الله» که در برخی از نسخ ذکر شده است، متمرکز شده‌اند.

ج) چیزی که به عنوان مفهوم عرفی برای لفظ شرط ثابت است، عبارت از چیزی است که وجود چیز دیگر متوقف بر آن است و انتفای شیء معلق (مشروط) در فرض عدم شرط، جزء لوازم این مفهوم محسوب می‌شود و در این صورت دیگر مجالی برای طرح موضوع تقدیر و عدم تقدیر لفظ نیست.

۲-۲. دلیل دوم: صدور احکام فقهی از جنس الزام

فقیهان در احکام فقهی گفته‌اند که مشروط‌علیه مکلف است بر اساس شرط عمل کند (طوسی، ۱۴۰۰: ۴۰۲؛ ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۲/۳۲۶؛ ابن حمزه طوسی، ۱۴۰۸: ۲۴۰؛ علامه حلی، ۱۴۱۰: ۱/۳۵۹؛ عاملی، بی‌تا: ۲/۲۵۸-۲۶۰؛ طباطبایی حائری، ۱۴۱۸: ۸/۳۶۹) و نسبت به این حکم، از جانب ابن زهره و ابن ادریس ادعای اجماع نیز شده است و در صورتی که

مشروط‌علیه از انجام شرط خودداری کند و اجبار او نیز میسر نباشد، مشروط‌له باید به منظور اجبار مشروط‌علیه، موضوع را نزد حاکم طرح نماید تا او اقدام لازم را در این خصوص انجام دهد (عاملی کرکی، ۱۴۰۹: ۱۸۶/۱؛ عاملی جبعی، ۱۴۱۳: ۲۷۴/۳؛ محدث بحرانی، ۱۴۰۵: ۶۹/۱۹).

بدیهی است که این رویه با مفهوم الزام و التزام در عقود سازگاری دارد (حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۲۷۳/۲).

۱-۲-۲. نقد و بررسی

الف) لزوم وفای به شرط به مفهوم ایجاب و اجبار، مورد اتفاق فقیهان قرار ندارد؛ به طوری که هیچ فقیهی تا زمان شیخ طوسی از الزام سخنی نگفته و شیخ طوسی نخستین کسی است که لزوم وفای به شرط را مطرح نموده است (طوسی، ۱۴۰۰: ۴۰۲).

ب) گروه کثیری از فقیهان وفای به شرط را واجب نمی‌دانند، در حدی که مشروط‌علیه مجبور به انجام شرط باشد؛ بلکه از نظر آنان، که تعدادشان به مرز شهرت هم می‌رسد (عاملی کرکی، ۱۴۰۹: ۱۸۶/۱)، تنها فایده شرط، ثبوت خیار است و در حقیقت وجود شرط، بیع را در معرض زوال قرار می‌دهد (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۴۱/۲؛ عاملی، ۱۴۱۰: ۱۲۰).

ج) به نظر می‌رسد مقصود اغلب موافقان از الزام در وفای به شرط، به مفهوم وجوب نیست؛ بلکه مقصود لزومی است که در صورت تخلف مشروط‌علیه از شرط، برای مشروط‌له خیار فسخ ایجاد می‌شود (عاملی، ۱۴۱۷: ۳/۲۱۴).

بنابراین الزام و جواز اجبار مشروط‌علیه مورد تأمل است (همان) و برخی پا را فراتر گذاشته و گفته‌اند التزام به اینکه حدیث «المؤمنون عند شروطهم» ظهور در وجوب وفا به هر شرط و عقدی دارد، موجب تخریب فقه و بلکه به طور بدیهی باعث تخریب شریعت می‌شود (وحید بهبهانی، ۱۴۱۷: ۲۴۱).

د) موافقان لزوم وفا هرگز در فتوای خود به مفهوم عرفی شرط مبنی بر الزام، استناد نکرده‌اند، بلکه اساس فتوای خود را ادله دیگری مانند سیاق کلی روایات، فقراتی از آن، اینکه شرط جزئی از ارکان عقد است، استناد به اینکه شرط جزئی از ایجاب و قبول است، عموم «أوفوا بالعقود» (قطب‌الدین راوندی، ۱۴۰۵: ۵۱/۲) و ... قرار داده‌اند.

ه) به نظر می‌رسد نکته فتوای به لزوم، ویژگی موجود در عقدی است که شرط در ضمن آن قرار می‌گیرد و آن ویژگی عبارت است از الزامی که در وفای به عقد لازم وجود دارد. بدین جهت مسئله لزوم وفای به شرط شاید عموماً از سوی فقیهان، مقید به عقد لازم نشده باشد، ولی به طور کلی این حکم در خصوص شرط ضمن عقد لازم مانند بیع، رهن و... مطرح شده است و برخی حتی به این خصوصیت تصریح کرده و گفته‌اند که موضوع حکم، مقید است (عاملی کرکی، ۱۴۰۹: ۱۸۶/۱ و ۲۷۵: نجفی، ۱۴۰۴: ۲۰۲/۲۳).

برخی فراتر رفته و حتی در بین عقود لازم هم تفصیل قائل شده و گفته‌اند که بودن در عقد لازم به تنهایی برای الزام به شرط کافی نیست، بلکه لازم است شرط به مثابه جزئی از ایجاب و قبول تلقی شود (عاملی جبعی، ۱۴۱۰: ۵۰۷/۳-۵۰۸).

و) برخی از فقیهان معتقدند مشروطه به مجردی که مشروط‌علیه از انجام شرط امتناع می‌ورزد، همزمان با اختیاری که در الزام مشروط‌علیه و مطالبه شرط یا عوض آن از او دارد، این اختیار را نیز دارد که از عقد صرف نظر کرده و آن را فسخ نماید (علامه حلی، ۱۴۱۴: ۲۵۲/۱۰ و ۲۵۶).

۳. رویکرد دوم: مفهوم تعلیق، مدار مباحث فقهی است

گفته می‌شود از ظاهر کلام بیشتر فقیهان برمی‌آید که مفهوم محوری در مباحث شرط، چیزی است که عدم آن موجب عدم شیء دیگر می‌شود (میرزای قمی، ۱۴۲۷: ۹۱۰/۲).

شواهد و ادله‌ای که می‌توانند این رویکرد را تأیید کنند، عبارت‌اند از:

۱-۳. دلیل اول: شهرت بیشتر این مفهوم در محاورات

گفته می‌شود این مفهوم از شهرت بیشتری برخوردار است و در مقایسه با معانی دیگر، بیشتر مورد استعمال قرار می‌گیرد (نجفی کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲: ۲۰۷).

۱-۱-۳. نقد و بررسی

شهرت یک مفهوم در محاورات عرف عام کافی نیست در اینکه این مفهوم در عرف فقیهان هم مورد توجه قرار گیرد.

۲-۳. دلیل دوم: استناد فقیهان به حدیث شریف «المؤمنون عند شروطهم» گفته می‌شود که استناد فقیهان به روایت «المؤمنون عند شروطهم» در تمام موارد مسئله اشراط ایجاب می‌کند که لفظ شرط بر مفهوم تعلیق حمل شود (همان).

۱-۲-۳. نقد و بررسی

استناد به حدیث مزبور هرگز به مفهوم اراده معنای تعلیق نیست؛ زیرا در فضای متنی حدیث، زمینه برای اراده هر دو مفهوم یعنی الزام و تعلیق به طور برابر وجود دارد، بلکه شاید تناسب بیشتری هم با مفهوم الزام داشته باشد.

۲-۲-۳. دلیل سوم: مشروعیت خیار فسخ در فرض تخلف شرط

طبق نظر مشهور اگر شرط به شرط‌گذار تسلیم نشود، او مخیر است عقد را که در حکم مشروط است، فسخ یا امضا نماید و فرقی نمی‌کند که این تخییر در عقد شرط شده باشد یا نشده باشد (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۳۱/۲؛ علامه حلی، ۱۴۲۰: ۳۵۵/۲؛ عاملی، ۱۴۱۷: ۲۱۴/۳؛ عاملی کرکی، ۱۴۰۹: ۲۷۵/۲؛ طباطبایی حائری، ۱۴۱۸: ۳۷۳/۸).

بنابراین شرط مقوله‌ای است که عقد با انتفای آن منتفی می‌گردد و بدیهی است که این حکم با اراده مفهوم تعلیق سازگاری دارد؛ زیرا طبق این فرض، عقد معلق بر شرط شده و بدین جهت است که در اثبات خیار اشراط، به مقتضای شرط استدلال شده است (نراقی، ۱۴۱۷: ۱۲۸ و ۱۳۸).

۱-۲-۳. نقد و بررسی

الف) در مقام اثبات و بر اساس نظر مشهور، فسخ عقد در صورتی میسر است که مشروط‌علیه از انجام شرط تخلف کند و اجبار او متعذر باشد، در نتیجه مشروعیت خیار فسخ در طول جواز اجبار مشروط‌علیه است؛ زیرا گفته می‌شود در فرض تمکن از اجبار، مستند و دلیلی برای مشروعیت خیار وجود ندارد (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۱۷/۲۳).

ب) در مقام ثبوت هم برخی از فقیهان معتقدند صرف نظر از اجماعی که در فرض تخلف شرط و تعذر اجبار وجود دارد و نیز ادله دیگری مانند خبر نفی ضرر (کلینی، ۱۴۲۹: ۴۷۶/۱۰-۴۷۸) و خبر ابوالجارود (طوسی، ۱۴۰۷: ۲۳/۷)، می‌شود گفت که خیار

فسخ مشروعیت ندارد (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۱۹/۲۳) و گویی مشهور فقیهان، ثبوت خیار فسخ را نوعی حکم تبعیدی می‌دانند که ثبوت آن نیازمند دلیل خارجی است.

ج) اگر مقصود از شرط، تعلیق باشد به طوری که در فرض نبود آن، چیزی که بر آن معلق گردیده، معدوم شود، نتیجه آن بطلان عقد است، نه ثبوت خیار اشتراط. از این رو برخی صراحتاً ربط تعلیقی میان شرط و بیع را منکر شده‌اند (فخرالمحققین حلی، ۱۳۸۷: ۱/۵۱۸؛ سیوری حلی، ۱۴۰۴: ۲/۶۹-۷۱؛ طباطبایی حائری، ۱۴۱۸: ۸/۳۶۷؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۱۹۸/۲۳ و ۲۱۳).

بر همین اساس فخرالمحققین که به نظر می‌رسد از دیدگاه او مفهوم شرط عبارت از تعلیق است، در مورد اطلاق عنوان شرط بر شرط ضمن عقد گفته این اطلاق فقط از باب مجاز صحیح است؛ زیرا این نحوه از شروط تبعیت از عقد دارند؛ به طوری که عقد سبب وجود آن‌هاست و معقول نیست که آن‌ها هم شرط عقد باشند؛ زیرا در این صورت دور لازم می‌آید (فخرالمحققین حلی، ۱۳۸۷: ۱/۵۱۸).

گاهی در مقام پاسخ گفته می‌شود این نقد زمانی وارد است که شرط، متوجه اصل عقد باشد و طبیعی است که اگر شرط موجب ایجاد تعلیق در عقد شود، به اجماع همه فقیهان سبب فساد عقد می‌شود؛ حتی اگر شرط از شروط صحیح باشد. بنابراین شرط ضمن عقد، قید استمرار عقد است و زمانی که شرط منتفی می‌شود، زمینه برای ادامه یافتن عقد نیز از بین می‌رود (حسینی مراغی، ۱۴۱۷: ۲/۲۷۳).

این بیان هم دارای اشکال است؛ زیرا فرقی نمی‌کند که شرط، شرط اصل عقد باشد یا استمرار و دوام آن؛ زیرا همان طوری که تعلیق اصل عقد مبطل است، تعلیق دوام نیز موجب بطلان می‌شود؛ زیرا قصد دوام در اعتبار عقد مدخلیت دارد.

در نتیجه فرقی نمی‌کند که گفته شود: «إن جاء زید بعتك» و از آن عدم ایقاع بیع در فرض انتفای شرط قصد شود یا گفته شود: «بعتك فی الجملة و دوامه مشروط بمجیء زید»؛ زیرا باید بیع به نحو دائمی و منجز انشاء شود و اگر از ابتدا دوام عقد بر چیزی که حصول آن متزلزل است، معلق شود، عقد باطل است.

گذشته از این اگر شرط، شرط استمرار عقد هم باشد، از انتفای شرط، ارتفاع استمرار لازم می‌آید که باید در این صورت به طور قطعی و معین، حکم به فسخ عقد

شود، نه حکم به ثبوت خیار؛ زیرا خیار فسخ غیر از استمرار است. گاهی برای گریز از اشکال، معلق، لزوم عقد فرض می‌شود (نراقی، ۱۴۱۷: ۱۳۹؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۶: ۲۳۶)؛ یعنی زمانی که گفته می‌شود: «... و شرطت کذا»، مقصود: «اِئتی علقّت لزوم العقد علیه» است.

پاسخ این است که لزوم، یک حکم شرعی است و دائرمدار جعل شرعی است و در اختیار متعاقدان قرار ندارد تا آنان بتوانند چیزی را به عنوان شرط برای حکم لزوم قرار دهند.

پاسخ نهایی و مشترکی که می‌توان به تمام این دفاعیه‌ها داد، عبارت از این است که ظهور الفاظ صیغه عقود در مثل: «بعتك بشرط أن تفعل کذا»، این است که شرط به اصل بیع بازمی‌گردد و در آن هرگز ذکری از استمرار، لزوم و خیار نشده است تا اینکه شرط به آن باز گردد.

۴. رویکرد سوم: مفهوم ربط، مدار مباحث فقهی پیرامون شرط است

از نظر برخی فقیهان، مفهوم زیربنایی در مباحث شرط، نوعی ربط و وابستگی است. گاهی در مقام استدلال برای این ادعا گفته می‌شود استناد به مفاد شرط در اثبات مشروعیت خیار اشتراط، از بابت این نکته است که شرط عبارت از ربط است و صیغه ایجاب بر موضوع مرکب از عقد و شرط به نحو مرتبط واقع شده است و بدیهی است زمانی که یک جزء از موضوع منتفی شود، مشروطه متحمل ضرر می‌شود. از این رو برای تدارک خسارت وارده، او را مجاز نموده‌اند که در صورت تمایل، عقد را فسخ یا بدان رضایت دهد (مامقانی، ۱۳۵۰: ۱۵۹).

برای مثال زمانی که گفته می‌شود: «بعتك و شرطت عليك کذا»، مقصود این است که: «بیع را انشاء نمودم و آن را در انشای خود به امر کذا مرتبط نمودم»؛ یعنی خواستار تحقق بیع و امر کذا به نحو مرتبط می‌باشم. در نتیجه شرط، جزئی از عوض و معوض محسوب می‌شود.

به دیگر سخن، چگونه اگر گفته شود: «بعتك السيف والفرس»، هدف بایع تملیک هر دو کالا است و غرض او به تمام مرکب از جهت اینکه مرکب است، تعلق گرفته است،

در شرط نیز همین طور است و هدف اصلی شرط گذار، ایجاد ارتباط میان شرط و مشروط در قصد و ظرف انشاء است.

۱-۴. نقد و بررسی

الف) افزون بر نقدهای «الف» و «ب» در بخش انتقاد از رویکرد دوم، نقدی که بر این رویکرد وارد است این است که مفهوم ربط شاید از خلال مفاهیم دیگر قابل انتزاع باشد، ولی هرگز به صورت مستقل به عنوان یک مفهوم عرفی برای لفظ شرط مطرح نبوده است.

ب) اگر خيار فسخ در فرض تخلف شرط، از جهت شرعی توجیهی داشته باشد، نکته آن همان طور که در بیان مستدل گذشت، خبر نفی ضرر است، نه اراده مفهوم ربط از شرط، و در ثبوت خيار، اراده مجموع عقد و شرط بدون اینکه بین آنها ربطی در نظر گرفته شود، کافی است؛ همان طور که در عوض چند جزئی و مرکب هم میان اجزاء، در حکم به ثبوت خيار ربطی تصور نمی شود.

۵. دیدگاه منتخب

مقصود از شرط در عقود، شاید نیازی به تفسیر جدی نداشته باشد و در بسیاری از معاجم لغوی نیز چنین نظری وجود دارد؛ به طوری که مفهوم آن را به ارتکاز معروفی که در بین عرف وجود دارد، احاله داده اند (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲۳۴/۶؛ ابن درید ازدی، ۱۹۸۷: ۷۲۶/۲؛ جوهری، ۱۴۱۰: ۱۱۳۶/۳).

در هر صورت، مفهوم عرفی شرط ضمن عقد بر اساس اظهار نظر اغلب لغت شناسان عبارت است از: «الزام نمودن و ملتزم شدن به چیزی در بیع و مثل آن» (ابن سیده المرسی، ۱۴۲۱: ۱۳/۸) که به طور التزامی ایراد می شود، نه تعلیقی.

۶. تفاوت شرط تعلیقی و التزامی

تفاوت میان شرط تعلیقی و التزامی، هم معنوی است و هم لفظی. از جهت معنوی، شرط تعلیقی با جزم ناسازگاری دارد، به طوری که عقد مجزوم را

به عقد مردد مبدل می‌سازد؛ ولی شرط الزامی، جزم و قصد نسبت به عقد را مؤکد می‌سازد.

از حیث لفظی هم تفاوت میان آن‌ها در این است که شرط تعلیقی با حروف شرط و مانند آن بیان می‌شود، ولی شرط الزامی با «علی، علیک، ألزمک، شرطت علیک، اشترطت علیک، ...» بیان می‌شود (نجفی کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲: ۱۲۸).
برای مثال در مقام اشتراط گفته می‌شود: «بعثک هذا المتاع وشرطت علیک صباغة هذا الثوب» و در مقام تعلیق هم گفته می‌شود: «بعثک هذا المتاع إن جاء زید» (طباطبایی حائری، ۱۴۱۸: ۳۶۷/۸).

۷. ارتکاز فقیهان قدیم از مفهوم شرط ضمن عقد

به رغم اینکه مفهوم شرط از قرن سوم تا قرن هشتم هجری، از سوی عموم فقیهان مورد تذکر و پردازش قرار نگرفته است و بعد از آن نیز تعداد کثیری همین رویه را پی گرفته و تنها به احکام شرط پرداخته‌اند، قرائن قطعی و آشکاری وجود دارد که نشان می‌دهد در ارتکاز آنان هم، شرط عبارت بوده است از: «الزام و التزام در بیع و مثل آن».

۱-۷. قرائن اراده مفهوم الزام

۱-۱-۷. قرینه اول: اظهار نظر ارباب لغت

ابن سیده (۳۹۸-۴۵۸ ق.)، ابن منظور (۶۳۰-۷۱۱ ق.)، فیروزآبادی (م. ۸۱۷ ق.) و زبیدی (۱۱۴۵-۱۰۲۵ ق.) به صراحت گفته‌اند که شرط عبارت است از: «الزام نمودن و ملتزم شدن به چیزی در بیع و مثل آن» (ابن سیده المرسی، ۱۴۲۱: ۱۳/۸؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۲۹/۷؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۵۵۹/۲؛ حسینی واسطی زبیدی، ۱۴۱۴: ۳۰۵/۱۰).

به نظر می‌رسد فقیهان امامیه با اتکال به ارتکازی که لغت‌شناسان و عرف از شرط ضمن عقد داشته‌اند، هرگز به تبیین مفهوم عرفی آن پرداخته‌اند.

۲-۱-۷. قرینه دوم: نوع ادبیات نوشتاری

ادبیات نوشتاری در آثار فقیهان قدیم، نشان از اراده مفهوم الزام از لفظ شرط دارد

بدون اینکه در آن اثری از تعلیق باشد؛ برای مثال شیخ مفید، شیخ طوسی، ابن زهره و ابن ادریس در مقام بیان موضوع احکام شرط، از قالب «اشترط... علی...» (مفید، ۱۴۱۳: ۶۰۸؛ طوسی، ۱۴۰۰: ۴۰۲؛ ابن زهره حلبی، ۱۴۱۷: ۲۱۵؛ ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰: ۳۲۷/۲) استفاده نموده‌اند یا ابوصلاح حلبی از تعبیر «... شرط علیه...» (۱۴۰۳: ۳۵۴) استفاده کرده است.

۲-۷. قرائن لزوم بودن شرط در ضمن عقد

۱-۲-۷. قرینه اول: بیان نهاد شرط در ظرف عقد

فقیهان قدیم، نهاد شرط را فقط در ظرف عقد مورد بررسی قرار داده و ارکان آن یعنی مشروطه (ملزم) و مشروط‌علیه (ملتزم) را در مقام تمثیل با الفاظ بایع و مشتری، راهن و مرتهن و متعاقد بیان نموده‌اند و هرگز از سوی ایشان در حد اشاره هم به شرط خارج از چارچوب عقد پرداخته نشده است؛ برای نمونه شیخ مفید در مقام بیان شرط صحیح گفته است:

«خریدار می‌تواند بر فروشنده، فعلی از افعال آدمی را شرط نماید، اما نمی‌تواند بر او فعلی را که... شرط کند؛ برای مثال او می‌تواند جامه‌ای را خریداری کند مشروط بر اینکه فروشنده آن را برای او کوتاه کند یا... یا کفشی را خریداری نماید همراه با این شرط که آن را از روی الگو بسازد یا آن را بند بیندازد یا پوستی را خریداری کند مشروط بر اینکه از آن برای او کفشی تهیه نماید یا گندم بخرد و بر او شرط کند که آن را آورد کند، اما نمی‌تواند بذری را بخرد و بر فروشنده شرط کند که آن را برای او تبدیل به خوشه کند...» (مفید، ۱۴۱۳: ۶۰۸).

یا شیخ طوسی نیز در این زمینه گفته است:

«... برای مثال، راهن در عقد رهن شرط کند که مرتهن عین مرهونه را در صورت پرداخت دین به او تحویل نماید، یا راهن با اشتراط، به مرتهن اجازه دهد که در صورت حلول دین، عین مرهونه را بفروشد، یا شرط شود که منافع عین مرهونه برای راهن باشد» (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۴۹/۲).

به جهت رعایت اختصار، از ذکر سخنان سایر فقیهان صرف نظر می‌شود که البته

علاقمندان می‌توانند برای پی‌گیری و اذعان به صدق این قرینه، به آثار فقهی ایشان مراجعه نمایند (برای نمونه ر.ک: محقق حلی، ۱۴۰۸: ۲/۲۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۰: ۱/۳۵۹؛ محقق سبزواری، ۱۴۲۳: ۱/۴۹۳؛ نراقی، ۱۴۲۵: ۱۵۷؛ طباطبایی حائری، ۱۴۱۸: ۸/۳۶۷).

۲-۲-۷. قرینه دوم: ملاکات صحت شرط

در بین ملاکاتی که برای شرط نافذ و صحیح ذکر می‌شود، ملاک‌هایی وجود دارد که موضوع آن فقط می‌تواند شرط ضمن عقد باشد، از جمله اینکه گفته‌اند شرط باید با مفاد عقد منافاتی نداشته باشد و در مقام طرح این ملاک هرگز نگفته‌اند که این ملاک زمانی مورد توجه قرار می‌گیرد که شرط در ضمن عقد باشد.

این ملاک نخستین بار توسط شیخ طوسی مطرح شده است:

«... شرطی که موافق با مقتضای عقد است... این نحوه از اشتراط جایز است، ... شرطی که برخلاف اقتضای عقد است... این نحوه از اشتراط، فاسد است و اثری ندارد» (طوسی، ۱۳۸۷: ۲/۲۴۴).

در این بخش نیز به جهت رعایت اختصار از ذکر سخن سایر فقیهان صرف نظر می‌شود که البته علاقمندان می‌توانند برای پی‌گیری و اذعان به صدق این قرینه به آثار فقهی ایشان مراجعه نمایند (برای نمونه ر.ک: علامه حلی، ۱۴۱۴: ۱۰/۲۴۵-۲۴۷؛ عاملی کرکی، ۱۴۱۴: ۴/۴۱۴ و ۴۱۶؛ عاملی جبعی، ۱۴۲۲: ۳۵۱؛ محقق سبزواری، ۱۴۲۳: ۱/۴۹۳؛ فیض کاشانی، بی‌تا: ۳/۶۶؛ محدث بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۹/۶۶ و ۶۹؛ نراقی، ۱۴۲۵: ۱۵۹؛ طباطبایی حائری، ۱۴۱۸: ۸/۳۶۸).

ملاک دیگری که از سوی فقیهان قدیم، از ویژگی‌های شرط صحیح دانسته شده و نشان می‌دهد که شرط، فقط در چارچوب عقد قابل نفوذ است، عبارت است از اینکه شرط نباید در ناحیه عوضین جهالتی را پدید آورد. این شرط نخستین بار در قرن هفتم هجری و از سوی محقق حلی مطرح شده است:

«ضابطه شرط صحیح این است که موجب جهالت به مبیع یا ثمن نشود...» (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۲/۲۷).

برای اطلاع از سخن سایر فقیهان که در این زمینه ایراد شده است، می‌توان به آثار

فقهی ایشان مراجعه نمود (برای نمونه رک: علامه حلی، ۱۴۱۳: ۸۹/۲-۹۰ و ۹۳: عاملی کرکی، ۱۴۱۴: ۴/۴۱۵، ۴۱۷-۴۱۸ و ۴۳۱: عاملی جبعی، ۱۴۱۰: ۳/۵۰۵؛ محدث بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۹/۶۶؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹: ۱۴/۷۲۱؛ طباطبایی حائری، ۱۴۱۸: ۸/۳۶۸).

۳-۲-۷. قرینه سوم: اقسام شرط

در مواردی که تعریف اشیاء از طریق حد و رسم ممکن نیست یا مشکل است، تقسیم راه منطقی است که در بیان مفهوم معرّف می‌تواند مورد اعتماد قرار گیرد. در موارد متعددی اقدام به تقسیم شرط شده است، ولی هرگز در میان اقسامی که برای شرط ذکر شده، اثری از شرط خارج عقد مشاهده نمی‌شود.

شیخ طوسی نخستین بار در فرازی، شرط در بیع را به چهار قسم تقسیم نمود: «شرط در بیع بر چهار قسم است: قسم اول، شرطی که موافق با مقتضای عقد است... قسم دوم، شرطی که با آن مصلحت متعاقدان تأمین می‌شود، مانند اشتراط اجل، ... قسم سوم، شرطی که با آن مصلحت متعاقدان تأمین نمی‌شود، ولی از شروط تغلیبی است، مانند اشتراط عتق... قسم چهارم، شرطی که نه جزء شروط تغلیبی است و نه با آن مصلحت متعاقدان تأمین می‌شود...» (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۴۹/۲).

پس از شیخ طوسی، ابن حمزه هم به تقسیم بیع پرداخته که البته ملاک تقسیم او انحای مختلف شرط است که از این جهت می‌تواند شاهد دیگری برای صدق این ادعا باشد که فقیهان متقدم، عنوان شرط را بر شرط در چارچوب عقد منطبق می‌دانستند (ابن حمزه طوسی، ۱۴۰۸: ۲۳۹-۲۴۰).

نتیجه‌گیری

یافته‌های این تحقیق عبارت‌اند از:

الف) گرچه مفهوم عرفی شرط ضمن عقد، الزام و التزام در بیع و مثل آن است، ولی نمی‌توان اراده این مفهوم را به استناد فقیهان به حدیث شریف «المؤمنون عند شروطهم» و نیز صدور فتوا به لزوم الزام و اجبار مشروط‌علیه به انجام شرط دانست؛ زیرا ایشان در بررسی‌های فقهی پیرامون روایت، هرگز مفهوم و ماهیت لفظ شرط را مورد

استناد قرار نداده‌اند، بلکه همواره بر سیاق و ظهور کلی روایت و مفاد فقراتی از آن مانند «... إلا من عصی الله» که در برخی از نسخ ذکر شده است، متمرکز شده‌اند.

همچنین موافقان لزوم وفای به شرط، هرگز در فتوای خود به مفهوم عرفی شرط مبنی بر الزام و التزام استناد نکرده‌اند، بلکه اساس فتوای خود را ادله دیگری قرار داده‌اند.

ب) مقصود از شرط ضمن عقد نمی‌تواند تعلیق باشد، به طوری که در فرض نبود شرط، چیزی که بر آن معلق گردیده، معدوم شود؛ زیرا نتیجه آن، بطلان عقد است و احدی از فقها به چنین نتیجه‌ای ملتزم نشده است. از این رو برخی صراحتاً ربط تعلیقی میان شرط و بیع را منکر شده‌اند.

ج) برای توجیه رویکرد تعلیق نمی‌توان شرط را به استمرار و لزوم عقد ارجاع داد؛ زیرا بر پایه ظهور الفاظ صیغه عقود، شرط به اصل بیع بازمی‌گردد و در آن هرگز ذکری از استمرار، لزوم و خیار نشده است تا اینکه شرط به آن بازگردد.

د) استاد فقیهان به حدیث شریف «المؤمنون عند شروطهم» و نیز صدور فتوا به مشروعیت خیار فسخ در فرض تخلف شرط، هرگز نمی‌توانند مفهوم تعلیق را به عنوان ارتکازی که از واژه شرط در عرف خاص فقیهان وجود دارد، موجه جلوه دهد؛ زیرا همان طوری که لفظ شرط در حدیث مزبور می‌تواند به مفهوم تعلیق باشد، به مفهوم الزام و التزام نیز می‌تواند تفسیر شود و همچنین هرگز در مقام افتاء، به جواز فسخ به مفهوم شرط استناد نشده است.

ه) مفهوم ربط که در رویکرد سوم به عنوان مفهوم عرف خاص فقیهان مطرح شد، شاید در ضمن مفاهیم دیگر قابل اصطیاد باشد، ولی هیچ گاه به عنوان یک مفهوم مستقل و عرفی مطرح نبوده است.

و) مفهوم شرط ضمن عقد در عرف خاص فقیهان، عبارت است از: «الزام و التزام در بیع و مثل آن» و هرگز عنوان شرط، به شرط خارج عقد به نحو حقیقی اطلاق نمی‌شود و این ارتکاز همواره در بین فقیهان قدیم یعنی از قرن سوم تا هشتم هجری ثابت بوده است و برای آن نیز قرائن متعدد و قطعی وجود دارد.

کتاب شناسی

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، حاشیه المکاسب، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ ق.
۲. ابن ادريس حلی، محمد بن منصور، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۳. ابن حمزه طوسی، محمد بن علی، الوسيلة الى نيل الفضيله، قم، کتابخانه آية الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ ق.
۴. ابن دريد ازدي، ابوبکر محمد بن حسن، جمهرة اللغة، بيروت، دار العلم للملايين، ۱۹۸۷ م.
۵. ابن زهره حلبی، سيد حمزة بن علی حسینی، غنية النزوع الى علمی الاصول والفروع، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۱۷ ق.
۶. ابن سيدة المرسی، ابوالحسن علی بن اسماعیل، المحکم والمحیط الاعظم، بيروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۱ ق.
۷. ابن فارس، احمد، معجم مقانیس اللغة، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، بيروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
۹. ابوصلاح حلبی، تقی الدین بن نجم الدین، الکافی فی الفقه، تصحیح رضا استادی، اصفهان، کتابخانه امیرالمؤمنین (ع)، ۱۴۰۳ ق.
۱۰. ایروانی نجفی، علی بن عبدالحسین، حاشیه المکاسب، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ ق.
۱۱. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، بيروت، دار العلم، ۱۴۱۰ ق.
۱۲. حسینی عاملی، سيد جواد بن محمد، مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة، قم، اسلامی، ۱۴۱۹ ق.
۱۳. حسینی مراغی، سيد مير عبدالفتاح بن علی، العناوين الفقهیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۱۴. حسینی واسطی زبیدی، سيد محمد مرتضی بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق علی شیری، بيروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
۱۵. راعب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، بيروت، دار العلم، ۱۴۱۲ ق.
۱۶. سیوری حلی (فاضل مقداد)، جمال الدین مقداد بن عبدالله، التتبیح الرائع لمختصر الشرائع، قم، کتابخانه آية الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۱۷. طباطبایی حائری، سيد علی بن محمد، رياض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل، قم، آل البيت (ع)، ۱۴۱۸ ق.
۱۸. طباطبایی یزدی، سيد محمد کاظم بن عبدالعظیم، حاشیه المکاسب، چاپ دوم، قم، اسماعیلیان، ۱۴۲۱ ق.
۱۹. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ ق.
۲۰. همو، المبسوط فی فقه الامامیه، چاپ سوم، تهران، المكتبة المرتضوية لاحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۸۷ ق.
۲۱. همو، النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی، چاپ دوم، بيروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۰ ق.
۲۲. همو، تهذیب الاحکام، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۲۳. عاملی (شهید اول)، محمد بن جمال الدین مکی، الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۲۴. همو، القواعد والفوائد، قم، کتاب فروشی مفید، بی تا.
۲۵. همو، اللمعة الدمشقیة فی فقه الامامیه، بيروت، دار التراث الاسلامیه، ۱۴۱۰ ق.
۲۶. عاملی جبعی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، قم، کتاب فروشی داوری، ۱۴۱۰ ق.

٢٧. همو، حاشية شرائع الاسلام، قم، دفتر تبليغات اسلامي، ١٤٢٢ ق.
٢٨. همو، مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ١٤١٣ ق.
٢٩. عاملي كركي (محقق ثاني)، علي بن حسين، جامع المقاصد في شرح القواعد، چاپ دوم، قم، آل البيت (ع)، ١٤١٤ ق.
٣٠. همو، رسائل المحقق الكركي، قم، كتابخانه آية الله مرعشي نجفي، ١٤٠٩ ق.
٣١. علامه حلي، حسن بن يوسف بن مطهر اسدي، ارشاد الازهان الى احكام الايمان، قم، اسلامي، ١٤١٠ ق.
٣٢. همو، تحرير الاحكام الشرعية على مذهب الامامية، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ١٤٢٠ ق.
٣٣. همو، تذكرة الفقهاء، قم، آل البيت (ع)، ١٤١٤ ق.
٣٤. غروي اصفهاني (كمياني)، محمد حسين، حاشية كتاب المكاسب، قم، انوار الهدى، ١٤١٨ ق.
٣٥. فخرالمحققين حلي، ابوطالب محمد بن حسن بن يوسف، ايضاح الفوائد في شرح مشكلات القواعد، قم، اسماعيليان، ١٣٨٧ ق.
٣٦. فراهيدي، خليل بن احمد، العين، چاپ دوم، قم، هجرت، ١٤١٠ ق.
٣٧. فيروزآبادي، محمد بن يعقوب، القاموس المحيط، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٥ ق.
٣٨. فيض كاشاني، محمد محسن بن شاه مرتضى، مفاتيح الشرائع، قم، كتابخانه آية الله مرعشي نجفي، بي تا.
٣٩. قطب الدين راوندي، ابوالحسين سعيد بن هبة الله، فقه القرآن في شرح آيات الاحكام، چاپ دوم، قم، كتابخانه آية الله مرعشي نجفي، ١٤٠٥ ق.
٤٠. كليني، ابو جعفر محمد بن يعقوب، الكافي، قم، دار الحديث، ١٤٢٩ ق.
٤١. مامقاني، عبدالله بن محمد حسن، نهاية المقال في تكملة غاية الامال، قم، مجمع الذخائر الاسلامية، ١٣٥٠ ق.
٤٢. محدث بحراني، يوسف بن احمد، الندائق الناضرة في احكام العترة الطاهرة، قم، اسلامي، ١٤٠٥ ق.
٤٣. محقق حلي، نجم الدين جعفر بن حسن هذلي، شرائع الاسلام في مسائل الحلال والحرام، چاپ دوم، قم، اسماعيليان، ١٤٠٨ ق.
٤٤. محقق سبزواري، محمد باقر بن محمد مؤمن، كفاية الاحكام، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ١٤٢٣ ق.
٤٥. محقق عراقى، على، حاشية المكاسب، قم، غفور، ١٤٢١ ق.
٤٦. مصطفوي، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، تهران، مركز الكتاب للترجمة و النشر، ١٤٠٢ ق.
٤٧. مفيد، محمد بن محمد بن نعمان عكبري بغدادى، المقتنه، قم، كنگرة جهاني هزاره شيخ مفيد، ١٤١٣ ق.
٤٨. ميرزاى قمى، ابوالقاسم بن محمد حسن، رسائل الميرزا القمى، قم، دفتر تبليغات اسلامي، ١٤٢٧ ق.
٤٩. نجفى كاشف الغطاء، حسن بن جعفر بن خضر، انوار الفقاهة (كتاب البيع)، نجف اشرف، مؤسسة كاشف الغطاء، ١٤٢٢ ق.
٥٠. نجفى كاشف الغطاء، على بن جعفر بن خضر، شرح خيارات اللمعه، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ١٤٢٢ ق.
٥١. نجفى، محمد حسن بن باقر، جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام، چاپ هفتم، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٤ ق.
٥٢. نراقى، احمد بن محمد مهدى، الحاشية على الروضة البهية، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ١٤٢٥ ق.
٥٣. همو، عوائد الايام في بيان قواعد الاحكام، قم، دفتر تبليغات اسلامي، ١٤١٧ ق.
٥٤. نراقى، محمد مهدى بن ابى ذر، انيس التجار، قم، دفتر تبليغات اسلامي، ١٤٢٥ ق.
٥٥. وحيد بهبهانى، محمد باقر بن محمد اكمل، حاشية مجمع الفائدة والبرهان، قم، مؤسسة العلامة المجدد الوحيد البهبهاني، ١٤١٧ ق.